

نظری به اسلام‌شناسی اروپاییان

مطلب حول این سؤال دور می‌زد که چرا اسلام‌شناسان غربی برای دریافت اسلام تنها به کتب و متون مکتب خلفا مراجعه می‌کنند، و معمولاً از متون مکتب امامت ...



مطلب حول این سؤال دور می‌زد که چرا اسلام‌شناسان غربی برای دریافت اسلام تنها به کتب و متون مکتب خلفا مراجعه می‌کنند، و معمولاً از متون مکتب امامت بهره‌ای نمی‌گیرند؟ من در گذشته فکر می‌کردم علت این است که اروپا اولین بار با اسلام مکتب خلفا آشنا شده، و اصولاً ارتباط و اتصالش با آنهاست، و به علت دوری از ما، از متون ما بی‌خبر مانده است.

در تاریخ می‌خوانیم که ناپلئون بناپارت در بهار سال 1798 میلادی با 300 کشتی و در حدود 40000 سپاهی به سوی مصر حرکت کرد، تا پس از تسخیر مصر راه را به سوی تصرف هندوستان و خارج کردن آن از چنگال انگلیسی‌ها هموار نماید. او در اوایل تابستان پس از نبرد کوتاهی پیروزمندانه به قاهره وارد شد. ناپلئون تا سال 1801 در مصر ماند، و در سپتامبر این سال با فشار نیروهای انگلستان و عثمانی آنجا را تخلیه کرد.

ناپلئون به همراه خود یک هیئت علمی به مصر برده بود. این دانشمندان در تمام مدت توقف ارتش فرانسه در آن سرزمین به کار تحقیق و تفحص اشتغال داشتند. یک ثمره کارهای علمی این دانشمندان، آشنایی علمای اروپایی با مشرق‌زمین، فرهنگ، آداب و مذاهب این سرزمین بود.

علوم خاورشناسی و باستان‌شناسی و زبان‌شناسی و مطالعه ادیان و مذاهب و تاریخ مشرق‌زمین در همین نقطه عطف تاریخی تا حدود زیادی پایه‌گذاری شده و رشد یافتند.¹

و نیز می‌دانیم که مسیحیان لبنانی که در شمار نخستین منادیان تجدّد فکری و ارتباط فرهنگی با غرب هستند، وساطتی فرهنگی میان عرب‌زبانان و اروپاییان بوده‌اند، به ویژه که در سال 1860 م. سپاه فرانسه با موافقت دول بزرگ در لبنان پیاده شد، و سالیان دراز در این کشور باقی ماند.²

این‌جانب در گذشته ارتباط فرانسویان و انگلیسیان با مصر، و ارتباط مسیحیان لبنانی را با اروپا، مهم‌ترین عامل در چگونگی اسلام‌شناسی اروپاییان می‌دانستم. در هر دوی از این ارتباط و اتصال‌ها، غرب با اسلام مکتب خلفا، و با کتب و دانشمندان این مکتب برخورد کرده بودند؛ لذا طبیعی می‌دانستم که اسلامی جز اسلام این مکتب نشناسند، و رسمی ندانند. این تفکر و شناخت گذشته من بود. در واقع من کار ایشان را «حمل به صحت» می‌کردم!

اما پس از آمدن به ایران راز اصلی این دوری را شناختم، و چون یک برق یک‌باره این مشکل برای من حل شد.

حقیقت مطلب این بود که این‌ها که می‌خواهند اسلام را بشناسند، درصد جستجو از حقیقت نیستند، و نمی‌خواهند یک دین الهی و آسمانی را پی‌جویی کنند، و ابعاد مختلف آن را بیابند، نه، این‌ها در صدد پی‌جویی و کشف نقاط ضعفی از اسلام و تاریخ شخصیت‌های آن‌ها هستند.

در احادیث مکتب ما، پیامبر(ص) معصوم است، و رحمة للعالمین است، اشرف مخلوقات می‌باشد، دارنده برترین صفات و اخلاقیات است و...

البته روشن است چنین بینشی هدف آن‌ها را برنمی‌آورد؛ اما متأسفانه آنچه می‌خواهند به اسلام و پیامبر آن نسبت بدهند، در احادیث مکتب خلفا می‌یابند. احادیثی که به گفته صاحبان همان مکتب، در نهایت اعتبار نیز هست! بنابراین اکثریت قریب به اتفاق اسلام‌شناسی‌های غربی از مدارک و متون مکتب خلفا انجام می‌شود.

مجموعه کارهای خاورشناسان، آن‌ها که در اسلام‌شناسی تخصص داشته‌اند، خواه در فرانسه یا خواه در هلند و بلژیک و روسیه تزاری و انگلستان و اخیراً در آمریکا، همه و همه در همین خط بوده است. این‌ها زحمت زیاد کشیده‌اند، و تحقیقات وسیع کرده‌اند، و تمام اسلام را خوانده‌اند؛ از حدیث و قرآن و تاریخ و فقه و کلام و... که نشان بدهند اسلام حقیقت نداشته، اصالت نداشته، و الهی و آسمانی نبوده است، و مدارک سخنان خود را در کتب مکتب امامت نیافته‌اند، تنها در مکتب خلافت مقصد و مقصود خویش را یافته‌اند.

اسلام‌شناسی که خود یهودی است - چون «اگناس گلدزیهر» - یا آن که مسیحی متعصبی است - چون «ماسی نیون» - و جوانب مختلف را نیز می‌دانسته، البته تعهد داشته است که کجا برود و از که بگیرد، و چه بگوید. نوشته‌هایی که از اینان به فارسی در آمده، امثال: محمد پیامبری که از نو باید شناخت نوشته «ویرزبل گیورگیو»، و محمد پیامبر و سیاستمدار نوشته پروفیسور «مونتگمری وات»، و جهان اسلام «پروفیسور بوتولداشیپولر»، و اسلام در ایران «پروفیسور پتروشفسکی»، و امثال آن، و از همه مهم‌تر دائرةالمعارف اسلامی برای تخریب اسلام در همه جوانب آن است، و این‌ها مایه سخنان خود را در احادیث و تاریخ و تفسیر مکتب خلفا یافته‌اند و بس.

این‌ها که می‌خواهند در شناخت اسلام به اروپا رفتگان و اروپاییان روی بیاورند، مثل این است که از ابوجهل یا ابوسفیان بخواهند که پیامبر و شخصیت والای او را توصیف و معرفی نماید. کتاب‌هایی که از زبان‌های اروپایی ترجمه می‌شود و در مسائل اسلام‌شناسی تحقیق کرده است در واقع سم‌هایی هستند که در پوششی از غسل پوشیده شده‌اند...

آخر شما چرا امام باقر و امام صادق(ع) را گذاشته، و به اسلام «ابوهریره» و «انس بن مالک»، و امثال ایشان رو می‌آورید؟ مگر پیامبر نفرمود: «دو چیز گرانقدر در میان شما به جای گذاردم: قرآن و عترتم، خاندانم را»؟

با توجه به تمام بررسی‌هایی که انجام دادیم، حال «مَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ».

دردهای جان‌کاه علی و فاطمه این است. درد امام مجتبی و درد حضرت حسین نیز از همین جاست.
روی آوردن به اسلام‌شناسی اروپایی بر باد دادن خون شهیدان جاودانه کربلاست. این‌جا زحمات امام باقر و امام صادق(ع) بر باد می‌رود.
ما در این جا چه وظیفه داریم و چه اندیشه و احساس؟
پی‌نوشت‌ها:

1. فرمانفرمایان، حافظ، تاریخ قرون معاصر؛ اروپا در عصر انقلاب، صص 160 - 159.

2. حتی، فیلیپ، تاریخ عرب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج 2، ص 939.

علامه سید مرتضی عسگری

ماهنامه موعود شماره 70